

نگاهی دیگر به گستره معانی علم

دکتر جلال ولی‌الهی

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

ابراهیمی است و مراد از علوم ربانی و وحیانی همان کتاب‌های به‌جامانده از ادیان ابراهیمی هستند؛ به‌ویژه آخرین آن‌ها که به سبب اهتمام و جدیت مسلمانان دست‌نخورده باقی‌مانده است.

امروزه در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی دنیا بسیاری از پژوهشگران مشغول مطالعه آثار و تاریخچه این ادیان و کتاب‌ها و اسناد هستند. آن‌ها شاید به مفاهیم و درستی نزول آنان از سوی قادر متعال هیچ اعتقادی نداشته باشند و به‌عنوان یک وظیفه شغلی یا برای استخراج کاربردهای دنیایی این مفاهیم به آن‌ها بپردازند. اینان تنها ظاهر و تفسیر دنیایی این اخبار را بررسی می‌کنند و وقتی به آن ایمان ندارند، جزو عالمان و پیروان علوم ربانی محسوب نمی‌شوند. شرط درک و علم به علوم وحیانی و ربانی، داشتن اعتقاد و ایمان به آن است. مقدمه ورود به علوم ربانی، ایمان به محتویات آن و ارسال‌کننده آن است. در عرصه علوم تجربی کمتر دانشمندان

علم وحیانی چیست؟ و چه ارتباطی با علم‌الهیات دارد؟ در شماره‌های قبلی شرح داده شد، علم مجموعه‌ای نظام‌یافته از اخبار و اطلاعات در یک موضوع خاص است و علوم به سه گروه علوم طبیعی یا تجربی، علوم انسانی، و علوم وحیانی یا ربانی تقسیم شدند. در این بخش، «علم وحیانی» تبیین و تشریح می‌شود. علوم وحیانی به مجموعه علمی اطلاق می‌شود که از طریق وحی به بشر رسیده‌اند. اسناد و مدارک آن، لوح‌ها و کتاب‌های مدونی هستند که از ادیان الهی، به‌ویژه ادیان ابراهیمی، باقی‌مانده‌اند؛ مانند زبور داود(ع) و تورات موسی(ع) و انجیل عیسی(ع) و قرآن حضرت محمد(ص)، خاتم انبیا. این ادیان مشترکات بسیار دارند و همگی مدعی‌اند که مطالب کتاب آنان آسمانی است و ماورایی و از سوی خداوند یکتا بر انبیا وحی شده است. سایر عقیده‌ها و مسلک‌ها شاید مدعی نباشند که مطالب آنان از سوی خداوند به‌صورت وحی بر آنان نازل شده باشد. در اینجا منظور از آثار وحی همان آثار ادیان

علوم تجربی است که شادی و شمع خود را از کشف یک حقیقت پنهان کرده باشد؛ مانند اشمیدس که آن گونه شادی خود را بروز داد. دستیابی به حقیقت شادی آفرین است و این مقدمه و آغاز ورود به علم ربّانی است. طراح و نقاش عالم انسان را به تفکر و تأمل در زمین و آسمان و انسان و حیوان تشویق می‌کند. مشاهده این همه تنوع و شگفتی و زیبایی و نظم بی‌بدیل خلقت، او را به سوی خالق هستی رهنمون می‌کند.

در متون ادبیات کهن و نو، دربارهٔ ویژگی‌های این نوع ایمان به علم و حیانی بسیار شرح داده شده است که متأسفانه بسیاری، این شرح و ویژگی‌های این علم را به علوم دیگر تسری و تعمیم داده‌اند. بنابراین، در تفسیر و شرح خود دچار لغزش مفهومی شده‌اند؛ مانند این عبارت که: «علم نوری است که خداوند به قلب هر کس که بخواهد، می‌افکند» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴).

منظور از این عبارت، علم و حیانی و ربّانی است، نه علوم تجربی و طبیعی و علوم انسانی. یا این عبارت: «در نفسی که مهذب نشده باشد، علم حجاب ظلمانی است.» (امام خمینی ره) منظور علم ربّانی و علم الهی است که تنها در نفس‌های باتقوا و پاک تجلی می‌یابد، وگرنه خود حجاب اکبر می‌شود برای جوینده‌ای که نفس بی‌غرض نداشته باشد. این عبارت برای آن دانشمندی که علم مکانیک می‌داند، مصداق ندارد؛ هر چقدر علم او ارتقا یابد؛ چه، حجاب ظلمانی بر او مستولی می‌شود؟! اگر او از هر دین و عقیده و مسلک باشد و تمام علم مکانیک عالم را فرا گیرد، حتی اگر فرد شیریری باشد، تمام حجاب‌های علم مکانیک بر او گشوده می‌شوند. تمام دانشمندان در اثر الهامی که به آن‌ها شده و تلاشی که در طول عمر صرف کرده‌اند، به حاصل زحمت خود دست یافته‌اند، به مصداق: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (النجم، ۳۹).

همهٔ علوم از جانب خداست، اما علوم طبیعی و علوم انسانی یا انسان‌ساخته، در اثر مشاهده و درک قوای مدرکة انسان و الهام و شهود به انسان رسیده و علم ربّانی از طریق وحی به انسان رسیده است.

رشید رضا، شاگرد و نویسندهٔ «تفسیر عبده» و مدیر مجلهٔ «المنار» مصر در کتاب «وحی محمدی (ص)»، ترجمهٔ خلیلی، در صفحهٔ ۱۲۱ نوشته است: «وحی عبارت است از یک نوع شناسایی که شخص آن‌ها را در خود احساس می‌کند، ولی مشروط به اینکه معتقد باشد این چنین وحیی، اعم از اینکه به واسطهٔ یا بی‌واسطه باشد، از جانب خداوند است. خواه تصور کند صدایی به گوشش رسیده است، یا ابداً تصور شنیدن صدایی هم نکند. و فرق آن با الهام این است که الهام عبارت است از احساسی که نفس به آن یقین حاصل می‌کند و

بدون اینکه بداند از کجا آمده است، متوجه مطلوب می‌شود. پس می‌توان گفت خیلی شبیه است به احساس گرسنگی و اندوه و خوشی. چند سطر پس از این توضیح نوشته است: «وحی نفسی نوعی الهام است که از اثر استعداد نفوس عالیه و برجسته سر می‌زند و از آن گونه وجودها تراوش می‌کند، و بعضی از دانشمندان اروپایی این گونه وحی را برای پیغمبرها تصدیق کرده‌اند. نیز نوشته است: آن‌هایی که به عالم غیب و ماورای طبیعت ایمان ندارند، یا میان این عالم و آن عالم پیوستگی قائل نیستند، گفته‌اند: «افکار و آرزوهایش (پیغمبر ص) برای او الهامی ایجاد کرده است که از عقل باطن یا نفس روحانی بلندپایه‌اش سر زده و بر مخیلهٔ عالی او مستولی شده است ...»

پس اختلاف میان ما و آن‌ها در این است که ما معتقدیم وحی شرعی یک اثر خارجی است که از آسمان بر پیغمبر (ص) نازل شده است و به وسیلهٔ یک فرشتهٔ روحانی، به طور مستقل از جانب خداوند بر پیغمبر فرود آمده است؛ چنانکه خداوند عزوجل فرماید: «وَ إِنْهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعرا، ۱۹۵-۱۹۲): این قرآن وحی است. از جانب خداوند تعالی از فراز آسمان‌ها فرود آمده و ممکن نیست که از روی زمین و وجود خود محمد (ص) سرزده باشد و باز از قاموس کتاب مقدس نقل کرده است: «وحی برای دلالت بر نبوت که خاص به شهر یا قومی است اطلاق می‌شود و وحی به این معنی، عبارت از حلول روان خداوندی است در روان نویسندگان، که ملهم شده باشند.» **رهنما** در کتاب پیامبر در صفحهٔ ۲۵۰ می‌نویسد: «همیشه صداهایی در طبیعت و اسراری در آسمان وجود دارند که هر کسی نمی‌تواند آن‌ها را بخواند و نه آن‌ها را بشنود.» جملهٔ ذرات عالم در نهانی شب و روز به ما می‌گویند: ما سمعییم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (مثنوی معنوی، دفتر سوم).

در طبیعت، به غیر از صداهای معمولی، ندهای دیگر هم هست که فقط پیامبران و نابغه‌ها آن‌ها را می‌شنوند و به صورت آیین یا ادبیات به دنیا می‌دهند، ولی به نظر همه، بی‌صدایی و سکوت مرگ حکم فرماست. صدایی که از عالم بالا، از آن طرف ستارگان، صاف تر از قطرهٔ شب‌نم، نازک تر از وزش نسیم صبحگاهی، به شکل وحی و به طرز الهام می‌آید، برای شنیدنش قلبی پاکیزه می‌خواهد و روانی روشن. محمد به دنبال این صدا بود. اما در نظر ابراهیم عاملی (۱۳۶۳) حقیقت مطلب این است که در دنیا مردانی بوده‌اند دارای استعداد مخصوص که این استعداد برای هدایت بشر به آن‌ها عنایت شده است؛ همان‌طور که دیگر احتیاجات بشر برایش مهیا شده است، و به موجب همان استعداد، آنچه مصلحت بشر

زمان خودشان بوده است، درک می کرده‌اند و با نفوذ مخصوص که به امر حق در چشم و زبان آن‌ها بوده است، با مردم روبه‌رو می‌شده‌اند و آن‌ها را رهبری می‌کرده‌اند. همین است معنی حقیقی اینکه می‌گویند: پیغمبر عقل ظاهر است؛ همان‌طور که شعور آدمی عقل باطن اوست، پس پیغمبر یعنی عقل اجتماع بشر که برای رفع جهل یک جامعه یا همه انسان‌ها از جانب خداوند مأمور می‌شود. و چون در آیات دیگر تصریح شده است که سخن خدا با بشر مستقیم نیست، یا الهام است، یا شنیدن آواز پشت پرده است، یا به‌وسیله فرستاده و رسول است، مثل: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا» (شوری، ۵۱)، پس معلوم می‌شود که مقصود از سخن گفتن با موسی همان وحی است؛ مثل دیگر پیغمبران (تفسیر عاملی، ج ۳، ۱۷۷-۱۷۶).

علم و حیانی در طول زمان به پیامبران و اولیای الهی و راسخان علم الهی رسیده است و به‌واسطه آن‌ها به ابنای بشر. آن روش‌های تحقیق که در علوم تجربی و طبیعی و علوم انسانی کاربرد دارند، در این عرصه کارایی ندارند؛ زیرا پایه و اساس درک و دسترسی به این علم، ایمان به طراح عالم و عالم غیب و تقوای الهی است.

کشف‌الاسرار نوشته است: راسخان در علم ایشانند که انواع علوم ایشان را حاصل شده است: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت. علم شریعت آموختنی است. علم طریقت معاملتی است. علم حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: «فَسَمُّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ». علم طریقت را گفت: «وَ اِتَّبِعُوا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ». علم حقیقت را گفت: «وَ عَلِّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». حوالت علم شریعت را به استاد کرد، حوالت علم طریقت را به پیر کرد، حوالت علم حقیقت را به خود کرد.

راسخ در علم کسی است که با فکر و استدلال چیزی را می‌پذیرد و گفتار و تشکیک دیگران در او اثر ندارد و غیرراسخ اوست که به تقلید پذیرفته است و به سخن دیگران از راه برمی‌گردد.

درک این علم نیز مراحل و مراتبی دارد که آن علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین است، در کلام ابراهیم (ع)، آنجا که پرسید درباره اینکه چگونه خداوند عالمیان مردگان را زنده می‌کند. او گفت که چهار مرغ را از گونه‌های مختلف بگیر و آن‌ها را سر ببر و خون و گوشت آن‌ها را در هاون بمیز و سپس بر سر چهار کوه بگذار. آنگاه در محلی آن‌ها را به نام صدا کن. من آن‌ها را زنده به سوی تو باز می‌گردانم (بقره).

در روح‌البیان می‌گوید: «گفتار ابراهیم (ع) برای آن بود که علمش عیان شود و به مرتبه «عین‌الیقین» برسد. چون علم در درجه اول به‌وسیله شنیده‌ها و اخبار دیگران حاصل می‌شود که

آن را «علم‌الیقین» می‌نامند و اگر چیزی حاضر بود و مشاهده شد، علم حاصل از آن را «عین‌الیقین» می‌نامند، چون تردید در آن راه ندارد؛ همان‌طور که در قرآن گرفتاری کفار را معرفی کرده است: «ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ» (تکواثر، ۷). یعنی در آینده گرفتاری خود را جلوی چشم می‌بیند و اگر مطلوب متحقق و به‌صورت خارج نمودار شد، آن را «حق‌الیقین» می‌نامند؛ چنانکه در آیه دیگر گفته شده است: «فَنَزَلَ مِنْ حَمِيْمٍ وَ تَصْلِيَةً جَحِيْمٍ اِنْ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِيْنِ» (واقع، ۹۵-۹۳). یعنی پس از ورود به جهنم، وسیله پذیرایی مواد گداخته است و اتصال به آتش، که به آن هنگام یقین محقق و استوار می‌شود. چون به درون گرفتار هستند و از آن ناگزیرند. این است مراتب سه‌گانه علم که اول به شنیدن است و دوم به دیدن و آخرین درجه به ارتباط و اتصال به آن است و هم در روح‌البیان است: ابراهیم (ع) برای اطلاع به حقایق قدرت خداوند این مرتبه را می‌خواسته است که به‌وسیله معاینه «عین‌الیقین» پیدا کند تا موجب اطمینان او بشود و معنی این فرمایش علی (ع) که: «لو كشف الغطاء ما ازدددت يقينا» (غررالحکم، ج ۲، ص ۶۰۳)، درجه «علم‌الیقین» است و مقصود حضرت آن است که اگر پرده برداشته شود و تمام حقایق نمودار شوند، یقین علمی و ایمان من زیادتر نمی‌شود و همان است که ابراهیم تصدیق کرد و گفت بلی. که این درجه برای من حاصل است و درجه بالاتر را می‌خواهم.

این علم به معنی علم‌الحیات است؛ فراتر از حیات زیست‌شناختی، و آن درمان روح و روان است و مرهم غم‌ها و غصه‌های مادی این عالم. اگر روح و روان آسوده باشد، بدن نیز آسوده است. امروزه منشأ بسیاری از بیماری‌های پیکری و جسمی در علل مادی و جسمی نیست، بلکه در کنه روح و روان بشر است. دستیابی به این علم دستیابی به حیاتی دیگر است که خالق هستی فرا می‌خواند که ای مردمان، دریافت کنید آنچه را خدا و رسول خدا شما را به آن فرامی‌خوانند، که به شما حیات می‌بخشد. در این تصور ذهنی، همه ابنای بشر مردگانی متحرک‌اند؛ مگر آن‌ها که دلی شاد و زنده و پاینده دارند، که پیام از ورای این عالم دریافت داشته‌اند. در این علم است که درجات علم و ایمان هر کس ارتقا می‌یابد و درجات هر فرد بر مبنای نزدیکی او به خالق هستی سنجیده می‌شود. که می‌گوید: وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ (بقره، ۲۵۳). روح‌البیان از تأویلات نجمیه نقل کرده است: «بلندی مرتبه و رفعت منزلت هر کس به اندازه ارتفاع شعاع روشنی و نور اوست. و چون علم نور و وسیله روشنی انسان است و خداوند دانش را وسیله ارتقا درجه قرار داده است، به‌موجب این آیه: «وَالَّذِيْنَ اُوتُوْا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله، ۱۱)، پس علم پرتوی است از روشنائی

وحدت خداوندی که هر چه علم زیادتر باشد، توحید کامل تر و ارتفاع درجه بیشتر است. پس قرب به حضرت وحدانیت به اندازه ارتفاع و غلبه نور توحید است بر تیرگی وجود امکانی. و مراتب انبیا هم به اندازه غلبه نور توحید آن هاست بر تیرگی وجود امکانی آن ها و چون در وجود خاتم انبیا نور توحیدش بر ظلمت وجودش غالب بود، تیرگی وجود او در تجلی صفات جلال و جمال حق محو و نابود شده بود. از این جهت از همه انبیا درجه اش بالاتر بود، چون نور کامل بود. زیرا خداوند او را نور نامیده است، در این آیه: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ» (مانده، ۱۵).

روح البیان: حتی کامل مطلق یعنی آنکه جمیع آنچه دارای حس و ادراک است از او نیرو می گیرد و همه آفریدگان وابسته به او هستند؛ به طوری که هیچ احساسی از پرتو علم او دور نیست و هیچ آفریده از کار او و آفرینش او جدا نیست. کلمه حی به معنی تمام اسما و صفات خداوندی است، از قبیل حیات، علم، بصیرت، قدرت و غیره، و قیوم به معنی نابودی و احتیاج تمام موجودات در پیشگاه او. پس اگر کسی صفت حی بر او جلوه گر شد، تمام صفات حق تعالی برای او متجلی و نمایان است و در تجلی صفت قیوم تمام موجودات را فانی می بیند و جز قیومیت او و نابودی غیر او، در پیش قدرت او نه چیزی می بیند و نه از جایی دیگر طمع و انتظار دارد. پس تعدد و جدایی در میان نخواهد ماند و آن وقت است که عظمت و حقیقت توحید حق برای چنین کسی مشهود است (تفسیر عاملی، ج ۱: ۲۶۰).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: حیات یک کیفیت وجودی است که آثار او علم و قدرت است. منظور او این نوع حیات است که کیفیتی وجودی است و با علم و حیانی حاصل می شود. این علم است که نور هدایت است و از سوی ظلمت جهل به سوی نور هدایت می کند: *يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ* (بقره، ۲۵۷). ایشان را بیرون آرد از تاریکی جهل با روشنائی علم و از تاریکی نفس با روشنائی دل. روح البیان می گوید: یعنی راهنمایی می کند به طرف اقسام روشنائی که ایمان و مراتب یقین و نور عیان باشد. و کلمه ظلمات به صورت جمع گفته شده است، چون گمراهی و کفر راه های متعدد و صورت های جور به جور دارد. و کلمه نور مفرد آورده شده است، چون که حق یکی است و تسلیم در برابر حق، یک دین و روش معین است. این علم معرفت الله نامیده می شود. اول قدم در این راه ایمان است و طی طریق در ایمان، اخلاق است. اخلاق ظرف دین است و دین مجموعه ای برای رسیدن به معرفت الله و علم و حیانی است. اول دین معرفت الله است که آن شناخت اوست و کمال معرفت، در تصدیق اوست

و کمال تصدیق او درک وحدانیت اوست و کمال اعتقاد به یگانگی او، پرستش او با کمال اخلاص به اوست و کمال اخلاص نفی صفات هر چه غیر او به اوست و پرستش او زمانی از هر شائبه ای پاک باشد که از ذات او، نفی هر صفت شود؛ زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی، گواه بر این است که غیر از صفت خود است. *أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدُّيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدُّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لَشَهَادَةِ كُلِّ صَفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ* (نهج البلاغه، خطبه اول).

در این علم هر آنچه مبتنی بر واقعیت خارج از ذهن باشد بر اساس حق و هر آنچه غیر از حق باشد باطل است و بر ظن و گمان است و یا الهامات باطن از الهامات ابلیس است. و یا جهل و غیر علم. و شرط حصول به علم الهی، ایمان و یقین است؛ زیرا با ظن و گمان به حقیقت هیچ موجودی نمی توان دست یافت. *وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنُّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا* (النجم، ۲۸).

و کمال در معرفت الله، عشق به او و همه موجودات و عشق به انسان هاست که همه مخلوقات او و همه عیال الله هستند و متعلق به او. و این عشق است که ایثار می آفریند و اینکه همه عالمان و دانشمندان، چه علوم تجربی و چه انسانی و چه علوم ربانی، همچون شمع محفل اصحاب انسانیت اند و همه عمر و زندگی خود را وقف خدمت به خلق او کرده اند، از این حرارت درون است. بنگریم که سعدی علم و دین و جهالت را چگونه تعریف کرده است:

مجنون عشق را دگر امروز حالت است
کاسلام دین لیلی و دیگر ضلالت است
سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او
علمی که ره به حق ننماید، جهالت است
و این تنها جرعه ای از مفهوم علم ربانی بود.

منابع

۱. قرآن عظیم.
۲. عاملی، ابراهیم (۱۳۶۳)، تفسیر عاملی، ویراست و تحقیق: علی اکبر غفاری، جلد ۱، صدوق، تهران.
۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۴. مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، ترجمه موسی دانش (۱۳۸۶)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ هـ ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت.
۶. مجلسی، محمدباقر (۱۳۱۵)، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۷. رهنما، زین العابدین (۱۳۱۶)، پیامبر، زوار، تهران.
۸. حقی بروسوی، تفسیر روح البیان، دار الفکر، بیروت.

